

ریاب محب!

نه، نه همین.

این همه شور و شوق، که نمی شود: همین!

تلاشگری که، در کوچه باغهای ادبیات مان، بی بیم از خارها و خاشاک های پاسوز، در حد توان گام می زند، که نمی شود: همین! در زمانه ی " خودی " و " غیر خودی "، که سخت ، نه دامن، بلکه یقه بخصوص نسل های " جدید " را گرفته است، " از سوئی " و برج عاج نشین های مستاجری که فکر تخلیه در سر ندارند، " از سوئی دیگر "، آنکه بی توجه، رسالتی را دنبال می کند، فرهیخته ای ست که ارج دارد.

نگاه کنیم به دفتر جدید او : " پس از این اگر از هراس خالی بمانم " و حاشیه ای بر آن

حاشیه ای بر:

پس از این اگر از هراس خالی بمانم

نشر لاجورد - تهران

ببینم و در قامت بلند یأس نپیچم؟ نه! که می بینم و مثل گیاه خرنده ای نه تنها بر دیوار یأس ، که بر حصار " آهان همین است دندان لق تو و درد نشر هر چه از دهانت تراوش کرد"؟

باری ... هذیان گویی هایم خود دلیل خودند.

حالا که هفتمین دفتر شعرم شناسنامه یافته است ، هفتاد بار از بخشیدن این دفتر به دیگری پشیمانم. نه از آنروی که شعرهایش را غریب می یابم که غرابت شعر مشغله ی ذهن من است ، بل از آن روی که این شناسنامه را مثل شناسنامه گمشده خودم در دستهایم گرفته و زار می زنم.

هفت سال پیش شعر های این دفتر را به ایران روانه کردم ، به این خیال «باطل» که از جمعیت چند صد هزار میلیونی – شاید – پنجاه تن ، تن به خواندنش دهند. و زهی همان خیال و این من !

حکایت هفت سال بماند برای خودش ، چون از سال 1998 – سال تولد و سال به سفر رفتن شعر ها ، تا بهار 2005 سال به ثمر رسیدن آنها – زمانی گذشته است. و زمان که همیشه کار خود را خوب بلد است ، آن کرد که کاش با من نمی کرد :

نگاه اول گسلی شد میان من و نگاه من.

نگاه دوم مرا شقه شقه کرد.

بعد از شقه شقه شدن نگاه سوم...؟ نه... برای دیدن سه باره به راه نمی افتم تا در ادامه خودم تلخ شوم و همینجا ، در دومین نگاه یعنی به گاه شقه شقه شدنم ، می مانم تا «غلط نامه ای» برای تو – که شاید خواننده من باشی – بنویسم.

و در پایان اگر دل و دماغی بماند – قبل از دقمرگ شدنم – شعری یا شعر هایی بگویم که هرگز به صنعت دستهای چاپچی دلخوش نکند/نکنند .

و حالا رفیق گرمابه و گلستانم: این تو و این هم فرهنگ غلط/ فرهنگ شلختگی صنعت چاپ:

الف – هیچ بندی با بند اصلی ، همخوانی نمی کند شاید زانروی که کپی برابر اصل نمی شود هرگز!

ب – ص 31 جمله «هزار شعله به رنگ خواب ها می» جمله ای از کتاب گلدن آرک اثر شکوه میرزادگی . داستان خواب نهنگ – باید در حاشیه می آمد ، نه پیوسته با متن !

پ – ص 80 از همین قلم منتشر می شود: شماره 1 یعنی با دستهای پر به خانه بر می گردیم / داستان ، در واقع اولین کاری است که به من جرأت چاپ داد ، آنهم به برکت تشویق های نویسنده خوبمان علی اشرف درویشیان . با همت و هزینه ی نشر نگاه .

و در آخر - که همان سخن اول است ، یعنی : ج / یا همان لیست اشتباه های چاپی که نه تنها مرا ، که شعر ها را هم به گریه انداخته است :

- ص 8 حتا اگر شکوه شب را ... ، همسوی خواب هایت بدانی (آمده همسویی خواب هایت)

- ص 11 خط اول : وقتی که های و هوی /.../ ، در جوهر خشکت می چکاند/.../ (آمده در جوهر پر خشکت)

- ص 11 غم در خطوط (آمده نم در خطوط)

- ص 12 یک خط مانده به آخر : تا بر شود /.../ خزیده و غوغای شوری /.../ (آمده خزیده غوغای)

- ص 15 می گویی و می لرزی (آمده می گویی و می گویی)

- ص 15 سر تا پا برهنه /.../ زیر ابری که عبوس نیست/.../ (آمده زیر ابری که عبوس نیست)

- ص 16 این گونه است که روز ها حادث ، نه ... (آمده روز های حادث)

- ص 16 تو... کوتاه می شوی (آمده کوتاه می شودی)

- ص 17 در کوتاهی لحظه هایت چون سنگ می مانی... (آمده کوتاه ی لحظه...)

- ص 19 با حیرت هایی که /.../ (آمده یا حیرت هایی که /.../)

- ص 57 دلم از افقی که دریا را نمی کشد /.../ (آمده دلم از افق که دریا را نمی کشد /.../)

- ص 58 خط اول : گل خوابیده /.../ بر مو های آشفته /.../ (آمده از بر موهای /.../)

- ص 65 خط سوم: خوشه ی نچیده ی دیروز را گم می کند (آمده خوشه ی پخیده ی...)

- ص 68 خط آخر : دیروز های بی غنای غلغله (آمده دیورهای /.../ ...)

- ص 75 خط آخر : گاه بر گردن زخم آویزانند (آمده گاه /.../ آویزند)

لام – اینجا و آنجا حرف اضافه ای چون « و » از قافله ی این شعر ها جا مانده است.

حال رفیق گرمابه و گلستانم با این دفتر چه کنم؟ آیا باید آن را به سرنوشت اولین دفتر شعرم «بهار در چشم
توست» دچار کنم؟ من که از پاره پاره کردن ها دلم می گیرد!